

۱. موارد حرمت تزیین:.....
۲. مقام دوم: مقتضای روایات خاصه.....
۲. روایت دوم:.....
۳. روایت سوم:.....
۴. روایت چهارم:.....
۵. روایت پنجم:.....
۵. روایت ششم:.....
۵. اقوال در اسنادهای مرحوم صدوق:.....
۵. قول اول:.....
۶. قول دوم:.....
۶. قول سوم:.....
۶. روایت هفتم:.....
۷. روایت هشتم:.....
۷. بحث دلالتی روایات:.....

موارد حرمت تزیین:

بیان شد مواردی که گفته شده است که تزیین در آنها حرام است. بعد از بیان قاعده اولیه ذکر کردیم و اولین مورد تدلیس در مقام آرایش گری و آراستن است. در مقام اول طبق قواعد بحث کردیم.

مقام دوم: مقتضای روایات خاصه

روایاتی بود که گفته شده بود در این بحث وارد شده است. این روایات همانطور که ملاحظه کردید در باب نوزده آمده که مکمل آن بعضی از روایات در باب هجده بود. البته باید یک اصلاحی نسبت به روایت باب هجده داشته باشیم. که طوری که ما معنا می کردیم اشتباه بود. روایت یک باب هجده با روایت یک باب نوزده و بعضی از روایات دیگر همه اینها به احتمال قوی یک روایت است. که همان قصه ام حبیبه و ام طیبه و ام عطیه است که اینها دو خواهر بودند و کارشان آرایش گری و این نوع مسائل بود. روایت یکی است. منتهی آن روایت یک باب هجده که باب خفض الجواری بود، آن خفض در واقع آن قسمتش کار به آرایش گری ندارد. و مربوط به ختنه دختران است. ختنه در مورد پسران همان ختنه گفته می شود. در مورد دختران گاهی ختنه گفته می شود، گاهی خفض گفته می شود. آن هم که در روایات آمده است، این است که خفض و ختنه نسبت به دختران لیس علی النساء چیز واجب و شرط لازم نیست. اما در بعضی روایات دارد که مکرمه، در بعضی از فیلمهایی که ساخته اند مسخره کرده اند. ولی به هر حال در روایات دارد که شرط و اینها نیست. آنوقت این دو خواهر در واقع آرایش گری و همه این نوع مسائل را داشتند. ظاهر فتاوی اینطور است. منتهی در مورد ختنه نساء حضرت توصیه ای کردند. و قدر یسیری را قطع بکن. این در مورد آن است که در باب قبل آمده است. و روایت اول و دوم باب قبل که همه یک حدیث است و به همین قصه بر می گردد. مربوط به خفض و ختنه دختران است. آنچه که مربوط به تزیین است در باب نوزده است. اما آنچه که در باب نوزده بود، روایت اول آن را ملاحظه کردید که حضرت یک توصیه در آنجا داشتند که از اطلاق مقامی و با توجه به اینکه با روایت قبلی یکی است. از اطلاق لفظی آن به دست می آید که تزیین و خفض و اینها مانعی ندارد. فقط یک توصیه در روایت اول داشتند. که إذا انت قنیت الجاریه فلا تغسلی وجهها بالخرقه. پارچه ای روی صورت او نکش. پارچه ای که برای شفاف کردن و اینها بود. پس این یک حدیث است که اصلش را حلال و جایز می داند. اما کشیدن خرقة به صورت را برای او منع می کند. که این خرقة آن زمان یک چیزی بوده است. و القاء خصوصیت می شود. یعنی هر نوع جسم سختی که بخواهد بر چهره فرد برای آرایش گری کشیده بشود. لا تغسلی وجهها بالخرقه چون تر می شد. و شسته می شد. این نوعی از آرایش بود. وجهش این است که آسیبی به صورت می زد و نشاط و طراوت چهره را می برد. این نکته ای که در روایت اول بود که البته روایت اعتباری ندارد. در هر دو هارون بن جهم توثیقی ندارد. روایت دوم هم که سندش را بحث کردیم. باز از نظر ما مرسله ابی عمیر توثیقی ندارد، مگر از بعضی از انظار که آن را موثق می دانند.

روایت دوم:

دخلت ماشطه علی رسول الله صل الله علیه و آله وسلم و قال لها هل ترکت عملک أو عقلت علیه ماشطه ای خدمت حضرت رسید و حضرت سؤال کردن. که این هم احتمالاً آنها باشند. حدیث یک و دو باب هجده با

حدیث اول باب نوزده یکی است. و این هم احتمال دارد همان باشد. احتمال هم دارد یک آرایش گر دیگری باشد. در هر حال ماشطه ای بر حضرت وارد شد. و حضرت سؤال فرمودند. که همچنان به آن کار ادامه می دهی یا اینکه آن را رها کردی؟ گفت یا رسول الله انا اعمله الا أن تنها نی عنه و انتهی عنه می گوید من ادامه می دهم مگر اینکه شما آن را حرام کنی. فقال افعلی فإذا مشطت ۴۰/۱۰ فلا تجلل وجهه بالخرق فإنه یذهب بماء الوجه ولا تصل الشعر بالشعر. در اینجا حضرت باز اصل اباهه و جواز را فرمودند. افعلی ما شئت. اینجا اطلاق لفظی هم دارد. در مقام تزیین است، هر نوع عمل تزیینی می توانی انجام بدهی، فقط جلا دادن صورت به خرق است که چیزی به آن مالیده بشود. این یک بحثش است، فإنه یذهب بماء الوجهف و دومی لا تصل الشعر بالشعر. و یک دستور دیگر هم می دهند که موی غیر را به موی او نباف و متصل نکن، پس اینجا دو قید آمد، آنجا یک استثنا داشت. اینجا دو استثنا دارد. آنجا فقط خرقة بود، اینجا وصل الشعر به شعر هم آمده است. این روایت اطلاق دارد کاری به مقام تدلیس و ازدواج ندارد. این متن را مرحوم آقای حر آملی آورده اند. و معمولاً هم آقایون اینجا متعرض می شوند. در حقیقت درستش این است که این روایت در اصل بحث تزیین مطرح بشود، نه در مقام تزیین. چون آقایون اینجا آورده اند. ما گفتیم مقام اول قواعد عامه است مقام دوم روایات خاصه بعد از اینکه اینها گفته شد خواهیم گفت که اصلاً هیچ کدام از اینها مربوط به مقام تدلیس نیست مربوط به اصل تزیین است. تدلیس سر جای خودش باقی می ماند. ولی در تدلیس روایات خاصه ای نداریم. این روایات، روایات عامه است و ربطی به تدلیس ندارد. این تزیین بود برای اینکه مو را زیبا بکنند، موی بلند داشته باشد. ماشطه بوده و از باب مشط این کارها را انجام می داد حضرت فرمود: که افعلی ما شئت در مقام مشاطی هر کار می خواهی بکن. این دو کار را نکن. یکی لا تجلل وجهه بالخرق و لا تصل الشعر بالشعر.

پس تا اینجا دو استثنا در مقام تزیین آمد، یکی الخرق است و یکی وصل الشعر به شعر است.

روایت سوم:

که سند آن هم تام نیست. و عن محمد بن یحیی عن محمد بن حسین عن عبد الرحمن بن ابی هاشم عن سالم بن مکرم عن سعد الاسکاف این عبد الرحمن بن ابی هاشم و سعد اسکاف این دو نفر نه توثیق عام دارند، نه توثیق خاص دارند. و از میان توثیقات عامه هم که توثیق ابن ابی عمیر و بزنی و صفوان باشد آن را هم ندارند. و جای قاعده تبدیل سند هم نیست. و لذا هیچ یک از وجوه عامه که ما قبول داریم نیست. احتمالاً حداقل یکی از آنها در کامل الزیارات و تفسیر علی بن ابراهیم هم نیست. گر چه ما توثیقات عامه را قبول نداریم. و لذا این سند هم از دو ناحیه مورد مناقشه است. سئل ابو جعفر عن الغرامل التي تضعها النساء فی رؤوسهن و یصله بشعروهن قرامل چیزی شبیه گلاه کیس امروز بود که روی سرشان می گذاشتند. و موهای آن وصل می شد به موهای آنها، حضرت فرمود: لا بأس علی المرء بما تزينت به لزوجها اینجا هم باز یک اطلاقی دارد. که لا بأس علی المرء بما تزينت به لزوجه آن اطلاقی قبلی این بود که تزیین مطلقاً مانعی ندارد. طبعاً به زوج و غیر زوج اطلاق داشت. این دارد

لزوجها مانعی ندارد. البته غیر زوج برای محارم است، نه غیر محارم. این بخصوص در مورد شوهرش دارد که لا بأس بما تزینت به لزوجها. قال فقلت بلغنا أن رسول الله صل الله عليه و آله و سلم می گوید چیزی به ما رسیده است که پیامبر خدا واصله و موصوله را لعن کرده است. واصله یعنی کسی که کار تزیین وصل مو به موی دیگر و بافتن مو به موی دیگر یا گذاشتن این چیز را انجام می دهد. و موصوله کسی است که خودش را در اختیار کس دیگری قرار می دهد که این کار به او انجام بشود. حضرت فرمود: لیس هنالك إنما می گوید معنای واصله و موصوله این نیست. إنما لعن رسول الله صل الله عليه و آله و سلم الواصله التي تزني في شبابها. لعن الواصله التي تزني في شبابها. فلما كبرت قادت النساء أو رجال فتلك الواصله و الموصوله. اصلاً امام باقر سلام الله عليه در اینجا می فرمایند: این واصله و موصوله ای که در روایات نقل شده و عامه هم این را نقل کرده اند. که پیغمبر اکرم لعن کرده است. مراد از واصله و موصوله زن آرایش گری نیست که مو به مو می بافتد، بلکه مقصود کسی است که خودش زنا می کرد. و در بزرگی واسطه می شد برای زنا که بحث که بحث قوادی و وساطت در معصیت و اینها است که لعن مال آن است، اصلاً ربطی به اینجا ندارد. این تفسیری است که امام باقر سلام الله عليه فرمودند که مقصود از واصل و موصول این نیست یک چیز دیگری است. این حدیث در حقیقت می شود حدیثی که یک نوع تعارضی با آنها پیدا می کند. چون لا بأس علی المرء بما تزینت به لزوجها. تزیین مانعی ندارد. و این وصل شعر به شعر و اینها که در روایت قبلی منع شده بود. این می گوید که اصلاً واصله و موصوله مربوط به این بحث نیست. و این با قبلی تعارض پیدا می کند.

روایت چهارم:

و بإسنادی عن الحسين بن سعيد عن قاسم بن محمد عن علی قال سألت عن امرأة مسلمة تمشط العرائس ۳۰ لیس لها معیشه غیر ذالک و قد دخلها ذیق قال لا بأس و لكن لا تصل الشعر بالشعر. البته این سند را کامل بررسی نکردم معمولاً گفته می شود اعتبار ندارد. ولی جای بحث دارد که قاسم بن محمدی که از علی نقل می کند قاسم بن محمد هابی داریم که توثیق شده است. معمولاً قاسم بن محمد در واقع مشترک است بین ثقات و ضعاف است، این علی هم همینطور به این جهت می گویند سند معتبر نیست. اینجا دارد که إمرأ مسلمة زن مسلمانی که کارش آرایش گری است و تمشط العرائس و راه در آمدی جز این ندارد. و گویا اینطور بوده که به خاطر اشکالاتی که به ذهنش می آمد این کار را رها کرده بود. و الان به تنگنا افتاده بود. کار را کنار گذاشته بود. حضرت فرمود: لا بأس. البته این روایت مضمرة است علی قال سألتها یا این است که این قاسم بن محمد قاسم بن محمدی است که در زمان اصحاب امام سجاد بوده و مقصود امام سجاد است. و اینکه حسین بن سعید از او نقل بکند. طبقه خیلی جور در نمی آید، مگر اینکه عمرشان طولانی باشد. اگر هم مقصود امام سجاد نباشد، آنوقت مشترک است و تشخیص آن مشکل است. در حال مضمرة است. حضرت می فرمود: لا بأس و لكن لا تصل الشعر بالشعر نه شغل را رها

نکن فقط وصل شعر به شعر نداشته باشد. این روایت چهارم و روایت دوم یک طائفه می شود. می شود منع از وصل شعر به شعر.

روایت پنجم:

بإسنادی عن احمد بن محمد عن علی بن حکم عن یحیی بن مهران عن عبدالله بن حسن. این روایت هم مشکل سندی دارد، هم علی بن حکم، هم یحیی بن مهران که توثیقی ندارند. عن عبدالله بن حسن قال سألت عن الغرامل قال و من غرامل قال قلت صوف تجعله النساء فی رؤوسهن اینجا حضرت تفصیل دادند، إذا کان صوفا فلا بأس اگر از صوف ۲۶/۳۵ و پشم حیوانات و اینها است نه انسان دیگر این لا بأس. اما إن کان شعرا فلا خیر فیه من الواصله و الموصوله اگر شعر باشد، کار درستی نیست. این از واصله و موصوله ای است که در ذهن همه بوده که این لعن شده است. این از این جهت هم با آن تعارض دارد که واصله و موصوله را تطبیق داده بر همین مورد.

روایت ششم:

محمد بن علی بن حسین قال قال علیه السلام این روایت هم سند مقطوعه و مرفوعه است که مرحوم صدوق نقل می کند که قال علیه السلام. چون این قال گفته بنابر بعضی از نظر ها می تواند معتبر باشد. ولی ما فرقی بین قال و روی نمی دانستیم. می گفتیم چه روی بفرماید، چه قال بگوید، چون سند در دست نیست نمی شود به آن اعتنا کرد. این را هم گفتیم که مرحوم صدوق که دارد با اسناد جازم می دهد، وقتی می گوید قال نسبت قطعی می دهد. این نشان می دهد که سند تام بوده است. حتی اگر اخبار حسی هم باشد که من توثیق می کنم آنهایی را که اسمشان اینجا بوده و من نگفتم. باز هم اشکال دیروز اینجا هست اگر اسمشان را می گفت شاید معارض داشت. و لذا اسنادهای مرحوم صدوق در مرفوعاتشان چه به صورت روی باشد، چه به صورت اسناد جازم باشد، معتبر نیست. برای اینکه اولاً معلوم نیست که اعتماد ایشان بخصوص در اسناد جازم اعتماد عن حس باشد، توثیق حسی باشد. شاید نظر اجتهادی آن این بود. ثانیاً اگر اخبار عن حس هم در این باشد، احتمال دارد که اگر می گفت ما معارض پیدا می کردیم. نفی معارض توثیق ندارد. نمی شود احراز کرد. چون جایی که روی و قال می گوید معلوم است سندش را نگفته است. مرحوم صدوق آن همه اخبار و احادیث دارد که سند هایش را ذکر کرده و خیلی تضعیف شده است.

اقوال در اسنادهای مرحوم صدوق:

قول اول:

بعضی می گویند مرفوعات صدوق در من لا یحضر مطلقاً معتبر است، مقطوعه های ایشان چه روی بفرماید، چه قال بفرماید. چه اسناد مشکوک، چه اسناد جازم.

قول دوم:

تفصیل است که مرحوم آقای بروجردی و آقای فاضل و اینها می فرمودند که در مقطوعه های ایشان روی ها اعتبار ندارد. اما قال ها و اسنادهای جازم معتبر است.

قول سوم:

این است که اعتبار ندارد، برای اینکه روی آن معلوم است. اسنادهای جازمش هم اولاً معلوم نیست که این سند را می گوید پیش من معتبر است و نسبت می دهد. اعتبارش حدسی است یا حسی است. باید حسی باشد. چون احتمال حدسی بودنش است. ثانیاً لو فرضنا اسناد جازم او بالملازمه اخبار حسی است از سند صحیح و معتبر و توثیق رجالی که اسمشان را نبرده است. اگر این باشد اخبارهای حسی تمامیت حجیتش به این است که فحص بشود. معارض نباشد. تا اصل عدم معارض جاری شود. و اینجا که نام نیست امکان فحص برای ما میسر نیست. اگر نام بود کما اینکه در خیلی روایات ایشان نام روات هست. ما فحص می کنیم، می بینیم راوی که ایشان آورده است کس دیگری آن را تضعیف کرده است. حتی اگر شهادت اول کتاب من لا یحضر را به عنوان یک اخبار حسی بپذیریم باز مشکل دارد. که حالا شهادت اول من لا یحضر هم که اخبار حسی باشد آن هم محل اشکال است. و لذا این حدیث هم مثل احادیث سابق اعتباری ندارد.

این جا دارد که لا کسب بکسب الماشطه. دو تا اینجا استثنا دارد. ما لم تشارط و قبلت ما توتی تا وقتی که شرط نکند و هر چه به آن بدهند بپذیرد. نرود اجیر چیز مشخصی بشود. یعنی شرط اجرت نکند. همینطور انجام بدهد آنها هم کمکی به او می کنند. و قبلت ما توتی که بعضی می گویند علتش این است که این نوع موارد جایش این است که وقتی به عروسی و جاهای خاص می رسید أجزتهای زیاد می گرفتند الان هم اینطور است در این مواقع، و لذا حضرت توصیه می کند که قبلت ما توتی. چون جایی بود که چانه می زدند و مردم در این شرائط هر چه باشد می دادند. و لا تصل الشعر المأه بالشعر إمرأه غیرها. می گوید شعر مرئه ای را به مرئه دیگر نبافد و ندوزد و متصل نکند. و اما شعر المعزه گوسفند و بز و اینها فلا بأس بأن توصله بشعر مرئه این سه روایت قبل است که تفصیل دارد.

روایت هفتم:

عن احمد بن محمد بن حیثم عن احمد بن یحیی عن زکریا عن بکر عن عبد الله بن حبیب عن تمیم بن بهلول عن ابیه عن علی بن غراب عن جعفر بن محمد عن آبائی علیه السلام. ثقه این فقط جعفر بن محمد صلوا الله علیه و آله است. بقیه اکثرش یا همه اش ضعیف هستند، یا بین ضعیف و ثقه مشترک هستند. ، از حضرت امام صادق سلام الله علیه عن آبائه قال این همان روایت واصله و موصوله است، اصل روایت اینجا آمده است. امام صادق از آبائه نقل می کند که لعن رسول الله صل الله علیه و آله و سلم النامسه و المتمسمه والواشره و المؤتشره والواصله و

المستوصله و الواشمه و المسوشمه هشت طائفه را حضرت لعن کرده است. که در واقع چهار نوع عمل است که یکی آرایش گری می کند و دیگری آرایش بر او انجام می شود. واژه هایی که اینجا آمده واژه های دشواری بوده که مرحوم صدوق در معان الاخبار آورده. قال الصدوق قال علی بن غراب علی بن غرابی مرحوم صدوق نقل کرده است از ناقل از امام صادق است که آدم توثیق شده ای نیست. نقل کرده است. البته ظاهر این تفصیل این است که از خود علی بن غراب است نه از امام صادق ظاهرش این است صدوق می فرماید که علی بن غراب اینطور نقل کرده است که النامسه التي تنظف الشعر نامسه کسی است که مو را می کند و المنتمه کسی است که يفعل ذالک بها این دو تای اولی ، والواشره کسی است که تشر اسنان المرئه و تفلجها و تحددها کسی است که دندانه را تیز می کند و جرم گیری می کند و به آنها شکل می دهد. و تحددها که دارد یک چیزی بالاتر از جرم گیری امروز است یعنی در واقع مثل بعضی از عمل هایی می کنند که دندان را مرتب می کنند. زوائد آن را می زنند، ارتدنسی می شود. در آن زمان خیلی سخت بود که کجی آنها را درست می کردند. ۳۹/۱۵ و المؤثره التي يفعل ذالک بها واشره این است مؤثره هم آن است. و الواصله تصل الشعر بالشعر و المستوصله التي يفعل ذالک بها و الواصله التي تصل الشعر المرء بالشعر إمراه غیرها و المستوصله التي يفعل ذالک بها والواشمه همان خالکوبی است التي تشم و شما فی يد المرئه و فی شيء من بدنها و شمی در دست یا جای دیگر بدن زن ایجاد می کند. و شم هم این است که آن تعرض بدنها أو ظهرک أو شیاً من بدنها بعبره حتی .. ثم کحل ۷/۴۰ می گوید جایی از بدنش را سوراخ می کند. و بعد با کحلی چیزی و رنگی به آن می پاشد و تخضر که سبز می شود. و رنگ پیدا می کند. همان خال کوبی است. و المستوشم ... التي ذالک بها. این روایت به این شکلی است که در اینجا ملاحظه کردید. خالکوبی برای آرایش است. مقام، مقام تزئین است. دلاک این کار را می کرد. و همه برای آرایش بود. ببینید آرایش گری و مفاهیم امروزی با آن زمان فرق کرده است. آن زمان آرایش گریها تخصصی نبوده و دلاک هم بوده و خالکوبی انجام می داده ولی مقصد خالکوبی همان تزئین بوده که با این شدت و حدت مورد لعن قرار گرفته است.

روایت هشتم:

عبدالله بن جعفر فی قرب الاسناد عن عبدالله بن حسن عن علی بن جعفر این تنها حدیثی است که در این باب معتبر است. سند عبدالله بن جعفر و عبدالله بن حسن در قرب الاسناد معتبر است. از علی بن جعفر برادر بزرگ امام موسی بن جعفر است که شخصیت بزرگی بود که سأل أخاه موسی بن جعفر عن المرأة التي تحف الشعر من وجهها مو را از صورتش ازاله می کند این چیز جدیدی نیست. اصل این تزئین است و اینکه ازاله مو بکند برای تزئین این هم اطلاعات دارد و بخصوص این روایات می گوید مانعی ندارد.

بحث دلالتی روایات:

حالا ما هستیم و مجموعه ای از روایات که هیچ کدام معتبر نیست. ولی با فرض اعتبار بینیم می شود یک جمعی اینجا انجام داد یا نمی شود. اگر معتبر بود در جمعش خیلی بیشتر دقت می کردیم و حرفهای زیاد تری می شد

بزنیم. ولی به هر حال علی رغم اینکه معتبر نیست اما در بررسی اینها بد نیست که از نظر دلالتی بحثی داشته باشیم. اولین بحثی که اینجا وجود دارد این است که این روایات کار به تدلیس ندارد. لا اقل این است که و بیشتر جنبه اصل تزیین را مطرح کرده است. و لذا مناسب است که این روایات را در همین قبل از ورود در این استثنائات وقتی که بحث تزیین را مطرح می کنند. همانجا این بحث بشود. در مستثنی منه باید بحث بشود. بحث دوم ما این بود که التزیین جایز الا در مواردی که یک موردش تدلیس بود. این روایاتی که اینجا آمده است در الا و استثنای اول نیست. اینها اصل تزیین را می گویند. باید در اصل تزیین بحث کرد. این یک نکته است. بحث این است که زنی است که شوهر دارد اینها اطلاق دارد که این درمقام تدلیس نیست اطلاق دارد. البته همه اینها ممکن است در مقام تدلیس هم قرار بگیرد. اطلاق اینها مقام تدلیس را هم می گیرد. ولی آن که می گوید جایز است نمی شود بگوییم. روایات ما عام است.